

«بطوریکه خوانندگان ارجمند استحضاردارند اخیراً یکی از ناوشکن های بزرگ و جدید ایران بفرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتش تاران بنام «آرتهمی» نامگذاری گردید. ملکه آرتهمیز فرمانده یک قسمت از نیروی دریائی ارتش ایران در هنگام لشکرکشی خشایارشاه به یونان بوده است. در این لشکرکشی فرماندهان عالی مقام دریائی ایران که متجاوز از بیست نفر بوده شرکت داشته اند. این نامگذاری خاطره های سیادت دریائی ایران را در جهان آتروزی که از درخشان ترین ادوار نیروی دریائی ما میباشد زنده میکند و این مقاله بهمین مناسبت برشته تحریر درآمده است.»

مقدمه : ۱

زنان

سرباز

نامدار

تاریخ

بمقدم

سررتب میر حسن جعفر

حدود بررسی در این مقاله به بررسی زنان نامدار تاریخ باستان جهان و ایران محدود میشود. چنانچه بخواهیم این بررسی را تا تاریخ حاضر ادامه دهیم دامنه این بحث آنچنان وسیع میشود که از حوصله یک یا چند مقاله خارج میگردد. همچنین بجای اینکه از کلیه زنان نامدار در اینجا صحبت شود کوشش شده است فقط درباره منتخبی از آنان صحبت شود بایستی قبول نمود که از دیر زمانی زنها توانسته اند کم و بیش سلاح بدست گرفته و دوش بدوش مردان جنگی رزم نمایند.

۱ - برای اطلاع بیشتر در منابع و مدارک مورد استفاده بآخر مقاله رجوع شود

ولی‌پس از اینکه جامعه پیشرفت نمود و ارتش‌ها تابع سازمانهای خاصی شدند، این روش متداول قدیمی به‌بوته فراموشی سپرده شد، تا اینکه پس از جنگ دوم جهانی ورود و خدمت زن‌ها در سازمان ارتش‌ها جنبه کاملاً جدی بخود گرفت و روزبروز هم آمار تعداد زن‌های در خدمت ارتش فزونی گرفت.

بنا بگفته‌ی یکی از نویسندگان فرانسوی طبیعت بزنان دو موهبت رنج‌آور ولی‌آسمانی عطا کرده است: «یکی عبارت از حس‌ترحم و دیگری هیجان و جوش و خروش و حمیت میباشد».

زن‌ها بطور عادی به‌هیجان درمی‌آیند. هیجانیکه موجب تحرك و فعالیت میگردد. هیجانیکه توأم با جاذبه و شیفتگی است. معمولاً در بشر هیجان توأم بانشان دادن عکس‌العمل‌های شدید و سریع است. از نقطه نظر احساس و روان این عکس‌العمل‌ها با شتاب و پشت سرهم یکی‌جای دیگری را میگیرند و در این نشان دادن عکس‌العمل‌ها معمولاً نیروی تصور و تخیل به ادراک و شعور پیشی میگیرد و معمولاً از نظر منطقی عکس‌العمل‌ها آنطور که بایست باهم پیوستگی داشته باشند، بهم مرتبط نیستند. اگر هیجان توسعه یابد حاصل آن عبارت از یک تأثیر حاد و احساس تهییج شده خواهد بود، که میتواند بشر را موفق بانجام کارهای بزرگ نماید. هر چند که شدت تأثر و وخشی که موجب تحريك انسان میشود غالباً کم دوام و موقتی است.

گفتیم که زن‌ها به‌هیجان و جوش و خروش درمی‌آیند. این هیجان درزن بر اثر تحريك حس‌ترحم و حس‌فداکاری که عبارت از وقف کردن زندگی بخاطر کسی و یا چیزی و یا هدف و سببی است، بوجود می‌آید. یک عمل قهرمانی که مستلزم داشتن شجاعت فوق‌العاده و داشتن تقوای بی‌اندازه است، در حقیقت زائیده هیجان و حس‌فداکاری می‌باشد.

برخلاف آنچه که بعضی‌ها میگویند، زنان بیش از مردان دارای قوت قلب و قدرت تصور هستند و به همین علت طبیعتاً صفت قهرمانی آنان از مرد بیشتر است. بخصوص این صفت قهرمانی را میتوان در زندگی روزمره زنانیکه با بی‌رحمی کامل توسط مردان و یا خشم طبیعت در اجتماع را میگردند، مشاهده نمود،

که چگونه آخرین تلاش خود را بطور مثال برای حفظ جان فرزند خویش در بدترین شرایط بکار می‌برند.

يك عمل قهرمانی به‌نفسه قابل تحسین و تمجید می‌باشد، ولی اگر این عمل قهرمانی بخواهد به عمل قهرمانی خارق‌العاده‌ای تبدیل گردد، قهرمانی که این نقش را عهده‌دار میشود باید يك زن باشد.

در تمام افسانه‌های اساطیری نه تنها شرح وقایع خارق‌العاده که انعکاسی از نیروی تصور مردم باستان است، دیده میشود، بلکه مفاهیم اعمال قهرمانی در هر يك از داستانها کم‌وبیش بچشم می‌خورد. در این افسانه‌ها میتوان خاطرات وقایع و حوادث بی‌اندازه قدیمی را که در اعصار باستانی رخ داده‌اند و یا احساس‌هایی که در عصری به یک‌نوع و در عصر دیگری بوسیله افسانه به‌نوع دیگری تغییر شکل داده است، پیدا نمود.

تاریخ جهان و ایران پر از شرح اعمال قهرمانی بزرگی است که زنان در این اعمال قهرمانی سهم عمده‌ای داشته‌اند. بطوریکه قبلاً نیز اشاره شد برای اینکه این مقاله پیش‌از اندازه طولانی‌نشود، از تاریخ باستان هر کشوری يك و یا چند نفر از زنان سرباز قهرمان و نامدار تاریخ را انتخاب و مختصراً به بحث درباره آنها می‌پردازیم.

۱- در یونان قدیم. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

یونانی‌ها همیشه به شجاعت و شهامت و بی‌باکی زن‌ها در جنگها اذعان داشته و این صفات را در زنان همواره مورد تقدیر و تحسین قرار داده‌اند.

الف - آتنه (Athéné) یا Athéna در نزد رومیها بنام (Minerve).

بطور مثال آتنه از فرقی زئوس (Zeus خدای خدایان یا ژوپیتر Jupiter در نزد رومی‌ها) بر اثر ضربه تبری بصورت دختری مسلح بیرون جست. وی از يك طرف الهه هوش و فراست و از طرف دیگر يك الهه جنگجو میباشد که مردان را در جنگها رهبری مینماید. همواره نقش مهمی در جنگ باغول‌ها بعهده دارد. در آتن او را رب‌النوع عقل‌میدانستند. با اینکه الهه جنگ بود رب‌النوع صلح نیز محسوب‌میشد و اغلب شهرهای یونان او را حامی و سرپرست

خود میدانستند. آتنه همیشه بانیزه، سپر، کلاه خود و زره مسلح و دارای قامتی افراخته و ظاهری آرام و موقر و متین و در عین حال زیبا بود.

ب - آرتمیس (Artémis نظیر Diane ایتالیائی و لاتن است) دختر لتو (Léto یا Latona) و زئوس بود.

آرتمیس همیشه با کره و جوان ماند و نمونه يك دختر سرکش و نافرمان بود که فقط بشکار اظهار تمایل میکرد و همیشه مسلح بکمان بود.

قدما آرتمیس را تجسمی از ماه میدانستند که در کوهستانها سرگردان بود و برادر او آپولون (Apolon) را هم تجسمی از خورشید مینداشتند. آرتمیس را معمولا حامی آمازون‌ها که نظیر خود او جنگجو و علاقمند بشکار و مانند او آزاد از قید مرد بودند، میدانستند.

پ - آمازون‌ها - بنا بر افسانه‌های یونان آمازون‌ها (Amazones) عبارت از زنان جنگی میباشند که در سواحل جنوبی دریای سیاه (Euxine) دولتی تشکیل داده بودند که پایتخت آن تمیسیر (Themiscyre) در کنار شط ترمودون (Thermodon) واقع شده بود. آمازون‌ها تحت فرماندهی و رهبری ملکه‌های خود علیه یونانیها و سایر کشورها جنگیدند و کشور خود را تا حدود بحر خزر توسعه دادند. در هنر یونانی آمازون بصورت زیباترین زن جلوه گر شده است.

اینها دختران و زنان کاهنه يك الهه متعلق بماه بودند که از فقدان مرد در میان خود ناراحتی نداشتند و باین جهت مردی در میان آنها دیده نمیشد. از طرفی برای جاویدان کردن نژاد خود در سال یکمرتبه به همسایگان خود بنام گار گاره‌ان‌ها (Gargarens) نزدیک میشدند و بنا بگفته‌عده‌ای پسرانی را که از آنها متولد میشد بدون هیچگونه ترحمی میکشند و بقول عده دیگری بچه‌های پسر را به نزد پدرانشان باز میگرددانیدند. در شاهنامه نظریه دوم بیشتر تأیید شده است.

بعدها گفته شد که آنها از بچگی سینه راست خود را برای اینکه بتوانند با سهولت بیشتری بانیزه جنگ کنند میسوزانیدند. به همین مناسبت بر



آتنه یا آتنا
(Athana یا Athené)
موزه آکروپل
(Acropole)
آتن



آمازون‌ها در حال شکست دادن ارتش دشمن می‌باشد. تصویر از کتاب کسموگرافی جهانی
سیباستین مونس، ۱۵۵۲ می‌باشد.

Cosmographie universelles de Sébastien Münster



•جسمهٔ آمازون مجروح (در موزهٔ کابیتال رم)

آنها نام آموزن ها یعنی کسانی که پستان ندارند گذاشته اند . این زنان مسلح در هنگام جنگ بر روی اسبان سر کش سوار میشدند و کشته های دشمن را در زیر سم اسبان خود لگد کوب میکردند .

در شاهنامه فردوسی از آموزن ها بنام شهر زنان نام برده شده است که محل آنها در هروم بوده است . بنا بگفته فردوسی ، اسکندر در جستجوی آب حیات از زمین حبش به شهر نرم پایان و از آنجا به نزدیک شهر هروم یا شهر زنان میرسد :

همیرفت با نامداران روم بدان شارسانی که خوانی هروم
 که آن شهر یکسر زنان داشتند کسی بر در شهر نگذاشتند
 اسکندر نامه ای برای رفتن بشهر زنان نوشته و آنرا بوسیله سفیری
 میفرستد :

بفرمود تا فیلسوفی ز روم برد نامه نزدیک شهر هروم
 چو دانسا بنزدیک ایشان رسید همه شهر زن دید و مردی ندید
 نامه اسکندر در شهر هروم خوانده میشود و با اسکندر چنین جواب
 میدهند :

اگر لشکر آری بشهر هروم نه بینی ز نعل و زپی روی بوم
 بی اندازه بر شهر ما برزنت بهر برزنی ده هزاران زنت
 همه شب بخفتن جنگ اندریم ز بهر فزونی به ننگ اندریم
 ز چندین یکی را نبودست شوی که دوشیزه گانیم و پوشیده روی
 ز ما هر زنی کو گراید بشوی از این پس کس اورا نه بینیم روی
 اگر دختری آیدش کرد شوی زن آسا و جوینده رنگ و بوی
 همان خانه جاوید جای ویست بلند آسمانش هوای ویست
 و گر مرد فش باشد و سرفراز بسوی هرومش فرستند باز
 و گرزو پسر زاید آنجا که هست نباشد ، نیابد بر ما نشست
 زدوشیزگان هر شبی ده هزار نگهبان بسود بر لب رودبار
 ز ما هر که در روزگار نبرد ز اسب اندر آرد یکی شیر مرد

یکی تاج زر نیش بر سر نهیم
 همانا ز ما زن بود سی هزار
 که مردی ز گردنکشان روز جنگ
 تو مرد بزرگی و نامت بلند
 که گویند با زن در آویختی
 یکی ننگ باشد ترا زین سخن
 چو خواهی که با نامداران روم
 چو با راستی باشی و مردمی
 و گر جز بر این باشی ای شهریار
 به پیش تو آریم چندان سپاه

اسکندر راه مصالحه را پیش میگیرد و بدون جنگ با زنان شهر هروم
 و پس از توقف مختصری در آن شهر بجهتجوی آب حیات میرود.
 تاریخ‌گزیده حمداله مستوفی نیز حاکی از دستگیر شدن اسکندر بدست
 ملکه اندلس بنام قیدامه میباشد:

«... بعد از برادر، پادشاهی ایران بدو رسید و او تمامیت جهان در ضبط
 آورد... که هشت هزار ملک و ملک‌زاده را بگشت. از پادشاهان هر که با
 او مخالفت کرد، رسم قتل در آن ملک مستمر داشت، تا همه مطیع او شدند،
 مگر قیدامه ملکه اندلس. اسکندر بر رسم رسولان پیش او رفت. او اسکندر را
 شناخت. خواست که هلاک کند، چون اسم رسول داشت، پس ندیده ندید. او را
 بجان امان داد و عهد ستد که تعرض بملک او نرساند. اسکندر باز گشت.
 پس بطلب آب حیوان رفت...»

تمام افسانه‌های اساطیری حاکی است که آمازون‌ها جنگ‌های متعددی
 علیه بلرقون^۱ و پری‌یام (Priam) فرزند لائومدون Laomedon که

۱. Bellrephon از اعقاب خاندان سلطنتی کرت بود که مورد خشم پادشاه تیرنت
 Pretos شد و به پیش Tobatés پدرزن شاه فرستاده شد که کشته شود. پدرزنش چون او را
 نمیخواست بهلت آنکه باهم همسفره شده بودند بکشد، بجنگ‌های مختلف فرستاد تا نابود
 گردد. از جمله او را بچنگ با آمازون‌ها فرستاد.

هر کول او را نکشت)، تزه (Thesée) قهرمان یونانی نیمه تاریخی و نیمه خدائی اژه Egée پادشاه آتن، که غولهای زیادی را کشت و بوسیله طناب آریان بداخل لابیرنت رفت) و هر کول (Hercule یا Heracles مظهر نیرو و قدرت) و آشیل (Achille) قهرمان معروف یونانی در ایلیاد) و غیره کرده اند. نامی ترین جنگجویان آمازون ها عبارت از:

سوفیون (Sophion) که فتح توازون دور (Toison d'or) پوست زرین قوچ بالدار) را به زازون^۱ Jason تبریک میگوید و آمازون دیگری بنام مونالیپ (Monalippe) میباشد. ریشه دشمنی مونالیپ از موقعی آغاز میشود که هر کول قهرمان یونان باستان و مظهر نیرو و قدرت برای لشکر کشی بسرزمین آمازون ها می رود تا کمر بند ملکه آنها بنام هیپولیته (Hippolite) را بدست آورد. گفته میشود این کمر بند متعلق به آرس (Arès) یا مارس خداوند جنگ و فرزند زئوس یا زوپیتر) بوده است، که آنها در اختیار هیپولیته گذاشته بود تا پشتیبان قدرت او برای کشورش باشد. هیپولیته بدادن کمر بند راضی میشود ولی هر (Hera زن مشروع زئوس که بعلمت بی وفائیهای شوهرش نسبت به معشوقه های زئوس و فرزندان آنها دشمنی مینمود) بصورت یکی از آمازون ها درآمده و آنها را علیه هر کول تحریک بچنگ می کند. هر کول بگمان اینکه باو خیانتی شده است هیپولیته را میکشد. بنا بر روایت دیگر منالیپ که خواهر هیپولیته است توسط هر کول دستگیر میشود و هیپولیته حاضر میشود که کمر بند را در ازاء آزادی خواهرش به هر کول تسلیم نماید. و همین کمر بند بطور غیر

۱. ژازون پسر آزون Aeson بود. برادر آزون که پلیاس Pelias نام داشت او را از تخت بر کنار نمود. ژازون که بچه بود در جنگل بوسیله دوسانتور که استثنائاً نیکفلس بودند، تربیت شد. وقتی که بزرگ شد برای گرفتن تخت سلطنت به نزد عموی خود پلیاس مراجعت نمود و پلیاس باوقول داد چنانچه پوست قوچ بالدار را بیاورد تخت سلطنت را باو واگذار خواهد نمود. ولی هدف پلیاس این بود که ژازون در هنگام آوردن پوست زرین که متعلق به آرس Arès بود و بوسیله اژدهائی نگهبانی میشد، کشته شود.

مستقیم سبب مرگ هر کول میگردد. دوژانیر (Dejanire) زن هر کول هنگامیکه می بیند هر کول نسبت باو بی میل شده و او را رها کرده است کمر بند را بخون نسوس (Nessus) بوسیله هر کول کشته شده بود و نصف بدنش بشکل اسب بوده است و قبل از مردن برای گرفتن انتقام به زن هر کول گفته بود که هر وقت شوهرش نسبت باو بی مهر شد خون او را بلباس شوهرش آغشته کند وزن ساده دل او باور کرده بود) آغشته میکند و لباس زهر آلود موجب مرگ هر کول میگردد.

ملکه تالستریس (Thalcestris) نیز یکی از ملکه های شجاع آمازون می باشد. داستان جنگ پانته زیله (Penthésilée) ملکه دیگری از آمازون ها را در داستان همر میتوان مشاهده نمود. پانته زیله در هنگامیکه آشیل (Achille) قهرمان یونانی پسر Pelée پادشاه شهر Phthie در تسالی و نسب او به زئوس میرسید) برای جنگ به تروا رفته بود، هنگامی برای کمک باهالی تروا (Troie) رسید که مشغول انجام مراسم تشییع جنازه هکتور (Hector) قهرمان تروائی پسر پری یام پادشاه تروا) بودند. در آغاز کار پانته زیله خود را به سپاه یونانیان زد و آنان را بار دو گاه خودشان راند ولی بتوسط آشیل بسختی مجروح شد و در آخرین لحظه حیات آشیل روی او را باز کرد و با مشاهده زیبایی پانته زیله دچار اندوه فوق العاده گردید بطوریکه قدرت پنهان کردن احساسات خود را نداشت.

بنظر میرسد که آمازون های دیگری نیز در دامنه جنوبی اتلس بوده اند. (Atlas) اتلس را هر دوت بعنوان کوهی در افریقای شمالی میدانند و کوه مزبور در اتلس یکی از غول ها بوده است که بشکل تخته سنگ در آمده است). آتلانت ها (Atlantes) که ساکن آتلانتید و بنا بر روایتی همسایه لیبی بودند که از طرف آمازون ها مورد حمله قرار گرفته و بعقیده افلاطون جزیره آتلانتید بر اثر يك فاجعه عظیم و بلای آسمانی از میان رفته است.

تمام آمازون های ساکن اتلس بوسیله هر کول نابود شدند، تنها اسمی که از آنها باقی مانده نام ملکه آنها بنام میری نا (Myrina) می باشد.



آشیل و پانتھ ذباہ Penthesilée (موزہ مونایخ)

پ - سینان (Cynane یا Kunna یا Kynnea یا Kynnasic) دختر فیلیپ مقدونی دارای همان روح جنگجویی که در پدر و برادرش وجود داشت، بود. غالباً در جنگ ها بسر میبرد. همیشه بیوه باقی ماند و تلاش نمود که دخترش را يك نظامی حرفه ای تربیت کند.

۲ - در اسکاندیناوی

بدون هیچگونه شکی اهمیت عملیات و کارهاییکه بر حسب سنت های قدیمی اسکاندیناوها به شیولدلمور Schioldmor یا «با کره سپر» افسانه ای نسبت میدهند، کمتر از افسانه آمازون ها نیست.

شیولدلمورها در حقیقت آمازون های دریائی بودند که طوفان هارا بحر کت در میآوردند و اقیانوس ها را میشکافتند. یکی از آنها بنام الف هیلد (Alfhild) که دختر سیرارد (Sirard) و دختری زیبا و پاک بود، بعنوان رئیس دزدان دریائی انتخاب گردیده بود. باینکه بی اندازه شجاعت داشت معهداً بوسیله الف (Alf) پادشاه جوان دریاشکست خورد و با او ازدواج کرد. در کلیه داستان هائیکه از اعصار باستانی برای ما باقی مانده است وقایع تاریخی حقیقی با افسانه ها طوری مخلوط گردیده است که جدا کردن آنها از یکدیگر بسیار مشکل می باشد ولی از روی حدس و قرائن و اشارات و دنباله وقایع مزبور در عصر های بعدی، میتوان دریافت که این داستان ها با اینکه در دوره های دور دستی واقع شده اند ولی معهداً دارای مبنای حقیقی و واقعی می باشند.

۳ - در شمال غربی آسیا

ملکه تومی ریس (Thomyris) ملکه سیت ها (Scythes) :

ملکه تومی ریس در شش قرن قبل از میلاد، معاصر کوروش زندگی میکرد، گفته میشود چون پسرش بدست کوروش کشته شده بود برای گرفتن انتقام در رأس يك ارتش بجنك علیه پادشاه ایران کوروش کبیر پرداخت و شکست خونینى به کوروش وارد آورد و کوروش را با دویست هزار نفر سر بازش زندانی نمود.

اگر از قسمت اخیر آن که جز افسانه چیز دیگری نمی باشد صرف نظر نمایم میتوان حدس زد که تومی ریس يك سردار جنگی زن بوده است که لااقل در مقابل کوروش آنچنان مقاومتی نموده ، که اثر آن در تاریخ باقی مانده است .

۴ - در بابل

ملکه سمیرامیس (Semiramis) .

ملکه سمیرامیس بر حسب گفته دیودور دوسیسیل (Diodors de Sicile) در حدود دو هزار سال قبل از میلاد و بعقیده هر دوت (Herodote) فقط ۸۰۰ سال قبل از میلاد میزیسته است . گفته میشود که از يك بشر و يك الهه بنام درکتو (Derketô) متولد شد ، که او را در صحرا رها کردند و بوسیله چوپانی بنام سیمیوس (Simios) یافت شد .

ابتدا همسر افسری از اهالی نینوا (Ninive یا Ninus پایتخت دولت آسوری در کنار دجله) یا حاکم سوریه بنام اومنس (Omnes) شد ، که حاکم مزبور سمیرامیس را در هنگام لشکر کشی به باکتریان (Bactriane) همراه برد و او را در جنگ شرکت داد و در هنگام تصرف Bactres (منطقه شمال شرقی ایران قدیم) سمیرامیس آنچنان از خود شجاعت و لیاقت نشان داد که با کتر بزودی تسخیر گردید و بهمین علت مورد توجه پادشاه قرار گرفت و پادشاه او را بهمسری خورد برگزید .

سمیرامیس بی اندازه جاه طلب بود و بعلت همین جاه طلبی شوهر تازه خود یعنی پادشاه را کشت که خود به تنهایی مالک تاج و تخت آسوری ها گردد . در این هنگام بود که نبوغ ذاتی او ظاهر گردید . احتمالاً نام پادشاه آسوری شمشی آدات پنجم (Shamschi-Adat V) ۸۱۰ - ۸۲۳ قبل از میلاد) بود و اسم آسوری سمیرامیس بنام سامورامات (Sammourmat) بوده که بنام پسر کوچکش آداد-نی ناری سوم (Adad-Ninari III) سلطنت نموده است . سمیرامیس سرزمین های مردابی اطراف رودخانه فرات را با انجام عملیات عظیم و فوق التصور خشک نمود و زیباترین شهر باستانی را بنام بابل (Babylone) با کاخ های عالی و باغ های معلق در آنجا بنا نهاد ، که یکی از عجایب هفتگانه

عالم شد. تمام سرزمین‌های مدی‌ها، پارسی‌ها، آرمن‌ها و اعراب را تسخیر و با تحت انقیاد درآوردن مصر و لیبی تمام آسیا را تا رودخانه سند تحت تسلط خود درآورد.

فتوحات او با شکستی که در کنار رودخانه سند خورد متوقف گردید و بعلت غرور زیادی که داشت نتوانست این شکست را تحمل کند و از سلطنت به نفع پسرش نی‌نیاس (Ninias) صرف‌نظر نمود. سمیرامیس بعد از ۴۲ سال سلطنت پرافتخار از دنیا ناپدید شد و بنا بگفته افسانه، بشکل کبوتری با آسمان پرواز نمود. (کلمه Semiramis در زبان آسوری بمعنی کبوتر است)، بنا بگفته والرماگزیم (Valère-Maxime) مورخ و داستان‌نویس لاتین معاصر اولین امپراطور رومی بنام تیبیر (Tibère) سمیرامیس دارای زیبایی بی‌نظیری بود. روزی در پایتخت او بلوائی برپا شد و در همان موقع سمیرامیس در قصر خود مشغول حمام گرفتن بود. سمیرامیس برای برقراری نظم تنهاکاری که کرد این بود که خود را بخت بازلفهای پریشان‌بمردم نشان دهد. با این اقدام فوراً بلوا از میان رفت و نظم مجدداً برقرار گردید.

۵ - در سوریه ملکه زنوبی (Zenobie)

زنوبی ملکه مشهور پالمیر (واقع در سوریه) بود. شوهر دوم او بنام اوده‌نات (Odenath) رئیس طوایف صحرای پالمیر بود. در هنگام جنگ در مقابل شاهپور اول پادشاه ساسانی امور جنگی و هدایت آنرا بین خود و شوهرش تقسیم نمود. بعلت حس جاه‌طلبی که در او وجود داشت، احتمالاً شوهرش بر اثر تحریک او کشته شد و او بنام پسرش و ابالات (Vaballath) عهده‌دار امور حکومت گردید و در سال ۲۶۷ میلادی عنوان ملکه شرق را پیدا نمود. بدون اینکه از روم اطاعت نماید قلمرو خود را از یک طرف تا حدود فرات و از طرف دیگر به مدیترانه توسعه داد. سوریه را تسخیر و حتی مصر و قسمتی از آسیای صغیر را بتصرف خود درآورد. در عین حال اشتغال بامور فرهنگی را نیز از نظر دور نداشت. آداب و رسوم عرب را با فرهنگ

یونانی و علوم نظامی رومی مخلوط نمود. در بار او محل ملاقات شعرا و فلاسفه و پناهگاهی برای مسیحیانی که مورد ظلم در نقاط دیگر قرار می‌گرفتند، گردید و در مدت کوتاه حکومت خود پالمیر را بصورت پایتخت شرق درآورد. بطوریکه قبلا نیز اشاره شد چون نمیخواست تحت تسلط روم درآید، اوره‌لی‌ین امپراتور روم (Aurélien) از سال ۲۷۰ تا ۲۷۵ که دیوار روم را بنا نهاد و هم اکنون خرابه‌های آن باقیست) به پالمیر لشکر کشید و نیروی پالمیری‌ها را در محلی بنام امز (Emése) واقع در سوریه شکست داد و پالمیر را محاصره و ملکه شرق مجبور شد خود را تسلیم نماید. اوره‌لی‌ین پالمیر را خراب نمود (خرابه‌های آن در قرن ۱۷ کشف شد ولی دارای ارزش هنری نمی‌باشد). بدین ترتیب او را دستگیر و به رم بردند. نام حقیقی اش بت‌زینا (Batzebina) بود. بعضی می‌گویند هنگامیکه او را به رم می‌بردند در کنار راه رها کردند که از گرسنگی هلاک شود. ولی بعقیده عده دیگر اوره‌لی‌ین برای باشکوه‌تر جلوه دادن فتح خود، او را به رم بردوزندگی خود را در ویلائی که باو داده بودند، بسرآورد.

۶. در فلسطین

الف - دبوراه

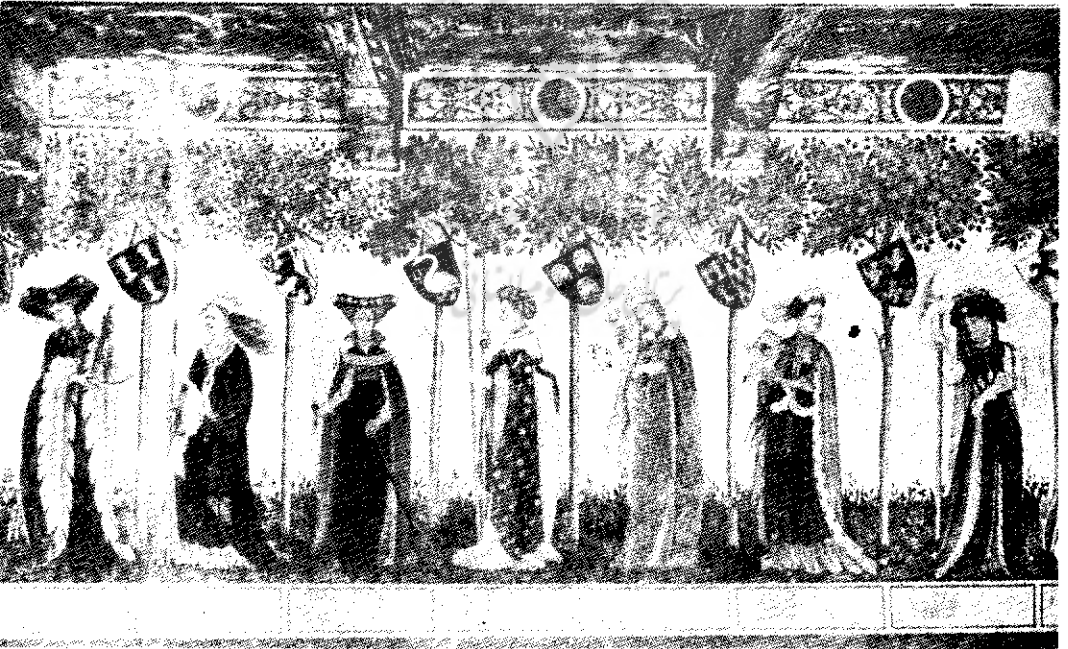
دبوراه (Déborah) پیغمبر زن و قاضی قوم بنی اسرائیل است. طوایف جهود را که از بیست سال قبل در زیر یوغ ژابن (Jabin) پادشاه کنان یا پادشاه آسور (Asor) خم شده بودند، علیه پادشاه مزبور مسلح نمود و بدستور او باراک (Barac) به سیزارا (Sisara) سردار ژابن حمله کرد و او را شکست داد. در تورات یک سرود مذهبی مشهور وجود دارد که جریان پیروزی اسرائیلی‌ها را برشانانان‌ها^۱ بخاطر می‌آورد.

(۱) Chananéens قومی از نژاد سامی که گفته میشود ابتدا در ساحل خلیج فارس

ساکن بودند و بعداً به سوریه مهاجرت نمودند. عده‌ای از آنها در دره داخلی سوریه مستقر شده و بزراعت پرداختند و عده دیگر ملت فینیقی را تشکیل داده به تجارت و بحری‌مائی پرداختند.



مجسمه نیم تنه ملکه زنوبی Zenobie (موزه واتیکان)



تصویر هفت نفر از زنان قهرمان تاریخ که در بین آنها:
هیپولیته (Hyppolyte) ، تالس تریس (Thalestrise) ، پانتزیه
(Penthesilée) ، سمیرامیس (Semiramis) و تومی ریس (Thomyris)
دیده میشوند .



ژودیت Judith و خدمتکارش هنگامیکه سر هولوفرن Holopherne سردار پادشاه
نیشوا را همراه میآورد .

ب - ژودیت Judith

ژودیت يك قهرمان زن اسرائیلی است که زنی جوان و زیبا و بیوه و ساکن بتولی BethuLie (در فلسطین قدیم) بود . زندگی او مربوط به هفت قرن قبل از میلاد میشود. سردار بخت النصر (Nabuchodonosor پادشاه نینوا) بنام هولوفرن Holopherne شهر بتولی را محاصره کرد . ژودیت بمنظور نجات قوم بنی اسرائیل خود را تسلیم اردوگاه دشمن نمود و بازیبائی سحر- آمیز خود سردار آسوری را مجذوب خود کرد . و در هنگام شب هولوفرن را مست و مدهوش نمود و سراز تن او جدا کرد و سر سردار را در داخل کیسه‌ای گذاشت و آنرا به نزد همشهریان خود بازگردانید روحیه اهالی بتولی از مشاهده سر سردار مزبور و شجاعت ژودیت تقویت گردید و با حمله بدشمن خط محاصره را شکسته و ارتش دشمن را که سردار خود را از دست داده بود، نابود نمودند.

این افسانه زیبا که الهام بخش هنرمندان بسیاری شده است، چندان با حقیقت وفق نمیدهد. افسانه مزبور در حقیقت عبارت از يك نوشته ادبی است که بیشتر جنبه ادبی مورد توجه نویسندگان بوده است نه جنبه تاریخی آن . کتاب ژودیت (Le Livre de Judith) رمانی است که جنبه میهن پرستی داشته و مربوط بقوم بنی اسرائیل است و نویسنده کتاب مصالح مختلف افسانه مزبور را از عصرهای مختلفی بهاریت گرفته است . در این کتاب در حقیقت خواسته خشونت جنگی را که بین خدا و نیروهای بدی وجود دارد بیان نماید. کتاب دانیل (Le Livre de Daniel) نیز زائیده همین نوع احساسات است (دانیل یادانیال یکی از چهار پیغمبر معروف هفت قرن قبل از میلاد است که او را باسارت به بابل آورده بودند. روزی بر حسب خواسته کاهنین پادشاه او را به گودال شیران انداخت ولی صبح او را صحیح و سالم یافتند). ترجمه این کتاب در توراتی که در سال ۲۸۳ بزبان یونانی یافت گردیده، دیده میشود. (قسمت اول تورات بوسیله هفتاد و دو دانشمند عبرانی بزبان یونانی برگردانیده شده و این کتاب معروف به تورات هفتاد (La Bible des Septante) و یا ترجمه هفتاد می باشد .

۷- در آسیای صغیر

تلهزیلا (Télésilla) .

شاعره وقهرمان اعصارنیمه افسانه‌ای که معاصرویا نزدیک جنگهای بین یونان و ایران میباشد. تلهزیلا در کنار موطن خود آرگوس (Argos) یکی از شهرهای پلوپونز Pélouonése واقع در نزدیک خلیج Nauplic) همان نقشی را که تیره (Tyrteé) شاعر آتنی هفت قرن قبل از میلاد که توسط اشعار و آوازه‌های خود شجاعت اسپارتی‌ها را در جنگ Messénieu تحریک نمود) در اسپارت یا لاسه دمون (Laeédémone) ایفاء نمود ، بازی کرد. این شاعره با آوازه‌های غنائی خود شجاعت سربازان آرگوس را علیه پادشاه اسپارت بنام کله‌اومن (Cléoméne) ۵۱۰ سال قبل از میلاد) که شهر مزبور را محاصره نموده بودند ، تهییج کرد . و باین کار هم قناعت ننموده و در راس زن‌های شهر آرگوس قرار گرفت و سلاح در دست محاصره کنندگان را بعقب نشینی وادار کرد و باین ترتیب میهن خود را از دست اسپارتی‌ها نجات داد. نباید فراموش نمود که سیصد سال بعد وقتیکه پیروس (Pyrrhus) کشور Epire را در قسمتی از یونان تشکیل داد و علیه رومن‌ها جنگید ، برای تصرف آرگوس رفت ولی در آنجا کشته شد) باین شهر رسید بر اثر یک قطعه آجر که توسط زن پیری از پشت بام بطرف او پرتاب گردید، مقتول گردید.

۸- در رم

الف- اوره‌لیا ویکتورینا (Aurélia Victorina)

در رم اوره‌لیا را مادر اسلحه میخوانند. اوره‌لیا لژیون‌های رومی را فرماندهی میکرد و امپراطورها را برای حکومت به‌رم انتخاب مینمود .

ب- کله‌لی (Clélie) .

در سال ۵۰۷ قبل از میلاد کله‌لی که دختری از اهالی روم بود ، به پادشاه اترسک‌ها (Etrusques) که پورسنا (Porsenna) نامیده میشد ، گروگان داده شده بود . پورسنا شهر رم را از قلعه ژانیکول (Janicule) بمنظور برقراری مجدد سلطنت تارکن‌ها (Tarquins) تهدید میکرد. بایستی

توجه داشت که هفتمین و یا آخرین پادشاه روم بنام تارکن بزرگ که با استبداد و خشونت بی اندازه سلطنت کرده بود، بوسیله برتوس Brutus از حکومت برکنار گردیده بود. کله‌لی برای اینکه رم را متوجه این خطر سازد از نزد پورسنا سواره بطرف روم فرار کرد و از رودخانه تیبیر Tibre گذشت و وارد روم گردید. کنسول روم بنام والرئوس (Valerius) که از شجاعت او متحیر شده بود، او را در مرتبه بعالت اینکه گروگان بود، به نزد پورسنا بازگردانید. با اینکه کله‌لی یک سرباز نبود ولی عمل متهورانه اش سبب شد که بین طرفین صلح برقرار شود و روم‌ها برای این عمل قهرمانی او یک احترام استثنائی قائل شدند و مجسمه او را در حالیکه سواراسبی بود در قله راه مقدس (La Voie Sacrée) قرار داده و ستایش کردند.

پ. سه وینا اولپیا (Seveina Ulpia)

سه وینا اولپیا زن امپراطور رم اوره‌لی‌ین (Aurelien) در شرح حال زنوبی ملکه پالمیرز کر گردید) در تمام لشکر کشی‌هایی که شوهرش به نقاط مختلف کرد او را همراهی نمود و در مواقع جنگ در کنار شوهرش جنگید. در یکی از جنگهای بین اوره‌لین و پالمیری‌ها، با ملکه زنوبی روبرو گردید.

۵- در بریتانیای کبیر .

بو آدیسه (Boudicea یا Bodicee یا Bodicca)

بریتانیای کبیر نیز هنگامی که بنام برتانی نامیده میشد، زنان مشهور بخود دیده است. یکی از آنها زنی بنام بو آدیسه می‌باشد.

بو آدیسه زن پادشاه ایسن‌ها (Icénes) بنام پرزیوتاک (Prasutogue)

۵۱ ساله) در عصر استیلای رومیها بر برتانی بود.

در هنگام مرگ اختیارات حقوقی خود را بشرطی به نرون (Neron ۶۸ تا ۹۰ میلادی) واگذار نمود که زنی بو آدیسه بعنوان ملکه جانشین او گردد. پرزیوتاک امیدوار بود که باین ترتیب مانع اشغال کشورش بوسیله ارتشهای روم‌ها شود. ولی نرون نه تنها بشرط مزبور اعتنا نمود و نه فقط ملکه را

تحت حمایت خود نگرفت، بلکه او را در میان سربازان خود رها نمود که مورد اهانت قرار گیرد. هنگامیکه بوآدیسه را با شلاق میزدند، بچشم خود دید که دو دختر او را رومن‌ها مورد تجاوز قرار داده‌اند.

بارسیدن این خبرهای نفرت‌انگیز افراد ملت‌ی که مورد بی‌احترامی قرار گرفته بود، بی‌خاستند و یک ارتش ۱۲۰ هزار نفری تحت فرماندهی بوآدیسه کلنی رومن‌ها را بنام کومالودونوم (Comaludunum) گرفته، لژیون نهم رومی را شکست داده و لوندی‌نیوم (Londinium) و ورولامیوم (Verulamium) را اشغال نمودند و بنا بگفته تاسیت (Tacite) مورخ لاتین ۵۵ تا ۱۲۰ بعد از میلاد) هفتاد هزار رومن و یامتفقین آنها را خفه کردند.

ولی کنسول رم بنام سوان تونیوس (Suentonius Paullinus) با عده تازه نفسی به برتانی‌مراجعت کرد و بوآدیسه شکست خورد و او را دریکی از جنگ‌ها کشته یافتند و بنا بر وایت دیگری او خود را مسموم نمود. دختران او نیز در همان موقع، در حالیکه می‌گفتند تلخی این زهر کمتر از تلخی ظلم و شقاوت می‌باشد خود را مسموم نمودند.

۱۰- در آلمان

وله دا (Velléda)

در آلمان وله‌دا که از اقوام بروک‌ترها (Bructères) یا وستفالی (Westphalie) است، به پیغمبر زن مشهور می‌باشد.

در زمان امپراطور روم و سپازین (Vespasian) از ۶۹ تا ۷۹ میلادی) اهالی رن (Rhin) حقیقتاً او را مانند پیغمبری می‌پرستیدند.

در سال ۷۰ هنگام طغیان هلندی‌ها این زن در کنار سیوی لیس (Civlis) رئیس باتاوها (Bataves) قسمتی از آلمانیها که از زمان سزار در هلند کنونی ساکن بودند) و در شکست لژیونهای مومیوس لوپروس (Mummius Lupercus) در کشور کلوه‌ها (Cleves) واقع در پروس) شرکت نمود.



منگامیکه سکلہ لی (Clélie) از رودخانه تیبر (Tibre) میگذرد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



مجسمه کله ئوپاترا

شبهه مجسمه ای که سزار در معبد Venus Genetrix قرارداد. (موزه واتیکان)

ابتدا در همه جا موفقیت بدست آمد، ولی بعد که گلوها متفقین خود را رها کردند دوره عدم موفقیت او شروع شد. با آنکه سی وی لیس بارومن ها قرارداد صلح بست، ولی وله‌دا (Vellèda) يك تنه جنگ را ادامه داد. در این موقع اشخاصیکه تابع او بودند چون بعلت جنگ تلفات زیادی داده و برای ادامه دفاع در خود توانائی لازم را حس نمی‌کردند، او را رها نموده و تسلیم دشمن کردند. وله‌دا سبب شهرت و پیروزی دومی سین (Domitica) امپراطور رم و پسر و سپایزین) شد و در هنگام اسارت در رم در گذشت. وله‌دا قهرمان کتاب Martyr's شاتوبری یان Chateaubriand نویسنده فرانسوی می‌باشد.

۱۱ - در مصر

ملکه کله‌ئوپاتر Cléopatre

کله‌ئوپاتر ملکه مشهور مصر یکی از زنان معروف تاریخ می‌باشد. کله‌ئوپاتر هفتم دختر پتولمه اولت دوازدهم (Ptolémée XII Aulètes) بود. پدرش شرط وراثت را برای او و برادرش بنام پتولمه سیزدهم کله‌ئوپاتیر (Ptolémée XIII Cléopatre) برای قرارداد که آن دو یعنی برادر و خواهر با هم ازدواج نمایند.

کله‌ئوپاتر زنی تربیت شده و تحصیل کرده و دانشمند بود و زبان های متعددی را میدانست و بدون شك یکی از شخصیت های بزرگ سلسله لازید است (سلسله لازید Lagide رایکی از سرداران اسکندر بنام Ptolémée پسر لاگوس Lagos بوجود آورد این سلسله از ۳۰۶ تا ۳۰ قبل از میلاد دوام نمود). کله‌ئوپاتر تمام دانش و نیروی جاذبه خود را صرف برکنار نمودن برادرش از سلطنت نمود.

ابتدا با تمام طرفداران برادرش جنگید. خواجه باشی دربار بنام پوتن (Pothin) و مربی سلطان تئودورتوس (Théodortos) و فرمانده ارتش آشیلوس (Achillos)، کله‌ئوپاتر را متهم به توطئه علیه برادرش کردند و مجبور شد اسکندریه را ترك نماید.

ژولیوس سزار پس از اینکه در فارسال (Pharsale) فاتح شد، بطرف اسکندریه رفت و در سال ۴۸ قبل از میلاد وارد شهر مزبور شد و در قصر شاهسی سکونت گزید. در همین موقع کله‌نوپاتر ارتشی تهیه نمود و با حیلله خاصی پیش سزار رفت. باین ترتیب که او را در داخل پتوئی پیچیده و بدون اینکه بدانند در داخل آن چیست به نزد سزار بردند و همین امر سبب شد که بیشتر مورد توجه سزار قرار گیرد. سزار میان پتوله‌مه و او حکم شد و هر دو نفر را در امر اداره سلطنت شریک نمود. ولی پتوله‌مه سیزدهم در اسکندریه شورش کرد و سزار او را بوسیله میتريدات دوپیرگام (Mithridate do Pergame) شکست داد. پتوله‌مه در جنگ اسکندریه کشته شد و سزار کله‌نوپاتر را ملکه مصر اعلام نمود و او بدون رقیب مالک تخت سلطنت گردید.

سزار از کله‌نوپاتر دارای پسری شد که آنرا سزار یون (Cesarion) نام نهاد. در سال ۴۷ قبل از میلاد سزار مجدداً با اسکندریه مراجعت نمود و آب نیل را از طریق اتیوپی تا سرزمینی که کله‌نوپاتر بر آن حکومت میکرد رسانید. سزار مجدداً برم مراجعت نمود و پس از فتح‌چرم، کله‌نوپاتر و پسرش سزار یون را در سال ۴۶ قبل از میلاد برم دعوت کرد و استقبال با شکوهی از او بعمل آورد. سزار در معبد ونوس (Venus Genitrix) مجسمه‌طلائی کله‌نوپاتر را نصب کرد. کله‌نوپاتر پس از کشته شدن سزار، (سال ۴۴ قبل از میلاد) بکشور خود مراجعت کرد و این بار با آنتوان (Antony یا Antoine) یا Marcus Antonius) که بقدرت رسیده و مأمور فتح شرق گردیده بود، متحد گردید. کله‌نوپاتر برای ملاقات آنتوان بسوریه رفت.

آنتوان او را در افز (Ephése) در طی مراسم با شکوهی که فقط برای خدایان برپا میکردند پذیرفت. در آن هنگام کله‌نوپاتر طوری تحت تأثیر این مراسم قرار گرفته بود که در نظرش چنین می‌آمد که دیونیزوس یا باکوس (Dionysos) خدای شراب و جاذبه عارفانه (بجسم او حلول کرده و در آن مراسم پراپت آفرودیت (Aphrodite) اله عشق و زیبایی که در زیبایی‌های خیره‌کننده خود محصور شده و کوپیدون ها (Cupidons) خداوند عشق

رومن ها که معادل Eros خدای عشق یونانی است) اوراد در میان گرفته بودند، مجسم میدید .

آنتوان مرد نیرومند جهان نیروی خود را با تقدیم نمود در خدمت او گماشت و با او یک زندگی بی نظیر و مجلل را که از تمدن یونانی الهام گرفته، ولی دارای شکوه و جلال شرقی بود و در آن فانتزی ها تا سر حد ظرافت و تجمل و بی اندازه رسیده بود، شروع کرد.

در بهار سال ۴۰ بر اثر وضعی که در امور داخلی ایتالیا به وجود آمده بود، برم مراجعت نمود. ولی چهار سال بعد برای لشکر کشی بایران حرکت کرد، قبلاً با اسکندریه رفت تارقیقه و سه بچه خود را بنام الکساندر، و کله ئوپاتر سه لهنه (Chéopatre Séléne) و پتوله مه که عنوان پادشاهی را برای آنها شناخته بود (۳۶ - ۳۷ قبل از میلاد) به بیند. آنتوان کشور فینقی (Phénicie)، کوله سیری (Coelésyrie)، قبرس (Chypre) و همچنین یک قسمت از سیلیسی (Cilicie) و ژوده (Judéa) و عربستان را برای توسعه سرزمین مصر ضمیمه قلمرو کله ئوپاتر نمود. آنتوان هرگز سلسله ای بنام آژیدها را نشناخت. آنتوان بعد از لشکر کشی به ارمنستان و شکست و ناکامی با اسکندریه برگشت و در آنجا بتوصیه کله ئوپاتر شکست خود را بعنوان پیروزی که بیشتر جنبه سیاسی داشت، جشن گرفت و برای ملکه مصر مرتبه خدائی قائل گردید و کله ئوپاتر مجدداً بصورت یک ایزیس (Isis) الهه مصری و زوجه Osiris خدای مصر باستان) جدید در آمد (سال ۳۴ قبل از میلاد).

در این اثنا اکتاو (Octave) که نیرومند شده بود، تصمیم گرفت کار را با رقیب خود آنتوان یکسره کند. بهمین جهت به ملکه مصر که بحریه قابل توجهی گرد آورده بود، اعلان جنگ داد. کله ئوپاتر با ۶۰ کشتی جنگی مجهز بکمک آنتوان آمد، ولی در محلی بنام آکتیوم (Actium) در سال ۳۱ قبل از میلاد شکست فاحشی خوردند هر دو (اول کله ئوپاتر و بعد آنتوان) بمصر فرار کردند. و در آنجا برای اینکه بدست دشمن اسیر نشوند، خود کشی نمودند. کله ئوپاتر باین ترتیب ۲۱ سال حکومت نمود. درباره مرگ کله ئوپاتر افسانه ای

وجود دارد که بیشتر باحقیقت وفق میدهد و آن اینست که ملکه مصر لباسهای سلطنتی خود را در بر نمود و به وسیله نیش مار خود را کشت و او را باعاشق خود آنتوان یکجا دفن نمودند. بچه‌هائیکه از آنتوان داشت در رم تربیت شدند، ولی پسریکه از سزار داشت (سزاریون) در ۳۰ قبل از میلاد بدست اکتاو کشته شد.

۱۲ - در ایران

الف - آرتیمیز

آرتیمیز ملکه اول هالیکارناس (Halicarnasse) واقع در آسیای صغیر یا ترکیه کنونی و جزء متصرفات و ساتراپ نشین ایران بوده است. غالباً اشخاص اشتباهاً آنرا آرتیمیس تلفظ مینمایند بطوری که قبلاً اشاره شده، آرتیمیس نام رب النوع شکار یونان قدیم است و ارتباطی با آرتیمیز ندارد. تلفظ صحیح آنرا در دائرةالمعارفها و مدارك مختلف آرتیمیز نوشته اند. املاي آن بفرانسه (Artemise) است که حرف S بعلت بودن در بین دو حرف صدادر، Z تلفظ میشود و املاي آن به انگلیسی Artemisia که در دائرةالمعارف آمریکانا برای نشان دادن تلفظ صحیح آن بشکل (Ar - te - mizia) نوشته شده است.

در تاریخ هردوت هم در جائیکه صحبت از الهه شکار است املاي آن بشکل Artemis و در جائیکه صحبت از ملکه اول هالی کارناس است بصورت Artemise آمده است. در تاریخ ایران باستان مشیرالدوله هم در قسمت مربوط بلشکر کشی خشیارشا «آرتیمیز» درج گردیده است.

آرتیمیزیکی ازدهها فرماندهان دریائی ایران است که در جنگ‌های دریائی ایران علیه یونان، هنگام لشکر کشی تاریخی خشیارشا شرکت نموده اند. مشیرالدوله در تاریخ ایران باستان از قول هردوت فرماندهان دریائی ایران را اینطور نام می‌برد.

فرماندهان دریائی اینها بودند: آریابینگنس Ariabignés پسر



آرتمیز برای شرکت در لشکر کشی خشایارشا می‌رود.

تصویر مستخرج از کتاب وقایع و اعمال قهرمانی منظوم (Faits et Gestes) تألیف تروگ پمپه (Troque Pompée) مورخ لاتین معاصر امپراطور روم اگوست (Auguste Cesar Octavius) ۶۳ قبل از میلاد تا ۱۴ بعد از میلاد. بطوریکه در شرح حال کله‌نویپاتر گذشت در محلی بنام آکتیوم Actium بر آنتوان و کله‌نویپاتر فائق گردید (می‌باشد، که در سال ۱۵۳۸ در پاریس چاپ و منتشر شده است. این مورخ مؤلف تاریخ جهان نیز می‌باشد.

داریوش از دختر گبر یاس فرمانده سفاین یینیانی و کاری بود. آخمنس (هخامنش) برادر تنی خشیارشا فرمانده دریائی مصر، پرکساس پسر اسپاتن و مگاباز پسر مگابات باقی قسمتهای دریائی را اداره میکردند. عده کشتی هائی که سی و پنج پارو زن داشت و کشتیهای دراز برای حمل اسبها و کشتیهای سر کور طویل قبرسی تقریباً بسه هزار فروند میرسید. پس از فرماندهان نامبرده معروفترین اشخاص دریائی از این قرار بودند تترام نس Tetramnes صیدائی، ماپن Mapen صوری پسر سی رموس Siromus، مریال-آرادیانی (یعنی اروادی) پسر آگیال، سوانوسیس (Suennesis)، کیلی کی پسر ارم دنت Oromédonte، سی برنیک (Sybernique) پسر سی کاس (Sicas) لی کی، تگرگوس (Gorgus) پسر خرزیس Chersis، تی موناکس Timonaxe پسر تیماگورا کس (Timagoraxe) که هر دو از قبرس بودند، همیس تیه پسر تیم نس (Timnés)، پیگرس (Pigrès) پسر سلدوم Seldome و دامایتیم (Damasithyme) پسر کان دول Candoule. ذکر اسامی سایر رؤسا را لازم نمیدانم ولی مقتضی است اسم آرتمیژ Artémise را که باعث حیرت من شده ذکر کنم. او با وجود اینکه زن بود برای رفتن بجنگ یونان حاضر شد. این ملکه بعد از فوت شوهرش چون پسرش صغیر بود زمام امور دولت خود را بدست گرفت و بواسطه مردانگی و شجاعت عازم یونان گردید و حال آنکه کسی او را بدین اقدام مجبور نکرده بود. این زن دختر لیگ دامیس Ligdamis و نامش آرتمیژ بود.

قبل از اینکه بشرح خدمات آرتمیژ بپردازیم، لازمست چند کلمه راجع به هروودت صحبت شود تا اساس دشمنی هائیکه در هنگام نگارش تاریخ علیه ایران بکار برده است، آشکار گردد.

هروودت از اهالی هالی کارناس و همشهری آرتمیژ محسوب میشود. هروودت با اینکه از خاندان لیگدامیس بود ولی با آن خانواده (گفتیم که آرتمیژ دختر لیگدامیس بود) دشمنی داشت و بهمین علت نیز نتوانست در هالی کارناس بماند و به یونان فرار نمود. در همین هنگام

که اهالی آتن مشغول ساختمان شهر توریوم (Thurium) بودند، در آن شهر مقیم شد و در همان شهر درگذشت. اتی بن دو بیزانس^۱ (Etienne de bysance) هم میگوید هرودت بقصد فرار از حملات غیرقابل تحمل همشهری‌های خود به توریوم پناهنده شد و این شهر را وطن دوم خود نامید. با توجه باینکه هرودت در حقیقت یک نفر فراری مخالف حکومت لیکدامیس‌ها بوده است، در هر جا که توانسته است بطور مستقیم و غیر مستقیم، گاهی در لباس دوستی و زمانی با دشمنی و نیش قلم، حقایق را به نفع موطن ثانی خود یونان و بضرر حکومت میهن اصلی خویش یعنی ایران تحریف نموده است. علاوه بر شجاعت، آرتمیز دارای بصیرت کامل در امور جنگی بخصوص در جنگهای دریائی (بطوریکه خواهد آمد) بود و بعقیده تمیستوکل زمامدار آتنی (در هنگام لشکر کشی خشایارشا)، آرتمیز یکی از دریاسالاران برجسته جهان بوده، که خصم دیرین یونان بشمار می‌آمد. آنقدر که تمیستوکل از او وحشت داشت، از سایر دریاسالاران ایران نمیترسید و یونانیها برای سراو ده هزار درهم جایزه تعیین کرده بودند.

کشتی‌هایی که آرتمیز در لشکر کشی خشایارشا در زیر امر خود داشت عبارت از پنج کشتی از بهترین کشتیهای جنگی آنوقت محسوب میشد که با خود همراه آورده بود. آرتمیز همیشه مورد احترام خشایارشا بود و در شوراهاى جنگی غالباً مورد مشورت پادشاه ایران قرار میگرفت. بطور مثال هنگامیکه نیروی ایران در تنگه ترموپیل در مقابل قوای لئونیداس پادشاه اسپارت متوقف گردیده بود، به خشایارشا پیشنهاد کرد که یا بوسیله نیروی دریائی در عقب لئونیداس (پادشاه اسپارت) سر باز پیاده کن و یا موضوع ترموپیل را دور زده و بطرف آتن برو و فقط یکی از سرداران خود را مأمور

۱ - جغرافی‌دان یونانی اواخر قرن پنجم میلادی يك لغت نامه جغرافیائی بنام Ethnique تألیف نموده است که قسمتهائی از آن در حال حاضر وجود دارد. کتاب مزبور بوسیله شخص دیگری بنام هرمولوس (Hemolous) بنام حکومت ژوستین تلفیص گردیده است.

کن از جبهه با لئونیداس بجنگد. بطوریکه میدانیم ایرانیان موضع مزبور را براهنمایی افی یالس از راه بی اندازه مشکل وسخت که عبور از آن برای یونانیها غیر قابل تصور بود در زدند و از پشت ارتش لئونیداس سردر آوردند. لازم بتذکر است که مورخین یونانی برای اینکه میهن پرستی و دلیری سربازان اسپارت را بزرگ جلوه دهند، سربازان تحت امر لئونیداس را ۳۰۰ نفر ذکر کرده اند، در صورتی هر روز سربازهای داوطلب از نقاط مختلف یونان برای کمک میرسید وعده لئونیداس بالغ بر چند هزار نفر بوده است.

ناگفته نگذاریم که نیروی ایران پس از گذشتن از ترموپیل بیاس دلیری سپاهیان اسپارت، از اشغال نظامی جدی اسپارت برای آنکه آسیبی بانجا وارد نشود، صرف نظر نمود. زیرا ایرانیان دلیری ومردانگی را دوست میدارند و این صفت را در هر ملتی، ولودشمن هم باشد (برخلاف هرودت مورخ یونانی که تاریخ ایران را تا توانسته بادروغ آمیخته است)، تجلیل میکنند.

نیروی زمینی ایران بطرف آتن رفت وآنرا اشغال نمود. گفته میشود که خشایارشا بعمد شهر مزبور را آتش زده است ولی شهر آتن برخلاف سایر شهرها اصولاً باچوب ساخته شده بود وطبیعتاً در ضمن حمله قوای ایران ودفاع اهالی آتن آتش گرفت و یونانیها برای اینکه آتش زدن سارد (مرکز لیدی) را بوسیله خودشان موجه جلو دهند حریق آتن را بحساب سارد گذاشتند. با اینکه ظاهراً این لشکر کشی را خشایارشا بعلت پیمان شکنی یونانیان (پیمانی که بسا ایران درباره ایالت لیدی داشتند و پیمان خود را شکسته بودند)، انجام داد و با اینکه پیمان شکنی در نظر ایرانیان يك گناه نابخشودنی شمرده میشد، معهداً منظور خشایارشا از این لشکر کشی آتش زدن یا خرابکردن یونان نبوده است، بلکه هدف شاهنشاه ایران از این لشکر کشی ضمن گوشمالی دادن بآتن که در آن موقع در رأس حکومتهای کوچک یونانی قرار داشت، عبارت از اجرای يك حرکت استراتژیکی بمنظور نشان دادن قدرت در سرتاسر امپراطوری منحصر بفرد جهان آنروز واستحکام رشته های وحدت امپراطوری از نظر نظامی وسیاسی بوده است. زیرا از اشغال یونان هیچگونه بهره سیاسی

و یا اقتصادی که مستلزم چنین لشکر کشی‌ای باشد، عائد ایران نمیگردید و بطوریکه تاریخ نشان میدهد، بعدا هم آتن و هم اسپارت بدون اینکه سپاهی به یونان فرستاده شود، عملا تحت‌الحمایه ایران شدند و سکه‌های طلای ایران بسمولت این ملت فقیر را مطیع و منقاد سیاست مرکزی امپراطوری ایران ساخت.

ایران پس از اشغال آتن، نیروی دریائی خود را که در آرتمیزوم نیروی دریائی یونان را شکست داده و بطرف سالامین فراری ساخته بود، برای تعقیب یونانیان حرکت داد و بسالامین رسید.

قبل از اینکه جنگ دریائی آغاز گردد، بنا بگفته هرودت، خشایارشا يك شورای جنگی تشکیل داد که رأی فرماندهان را در باره اقدام و یا عدم اقدام بـجنگ دریائی خواستار شود. بگفته هرودت در این شورا پادشاهان ورؤسا و مردمان مختلف و فرماندهان کشتی‌ها بحضور شاه رفته و هر يك برابر مقامی که در نزد شاه داشتند نشستند. جای اول را پادشاه صید و جای دوم را پادشاه صور و پس از آن سایر مدعوین بجاهای خود قرار گرفتند. سپس خشایارشا مردونیوس را فرستاد تا عقیده هر يك را بداند. همه گفتند که باید جنگ کرد. در این میان فقط آرتمیز چنین گفت:

«شاه، جنگ دریائی مکن و کشتی‌های خود را نگاهدار چه این مردم در دریا بهمان اندازه قوی‌تر از تو اند که مرد قوی‌تر از زن است (در اینجا هرودت چنین سخنی را از خود بزبان آرتمیز میگذارد، زیرا نیروی دریائی ایران در همه جا برتری خود را نشان داده بود). مگر برای تو لازم است جنگ دریائی کنی؟ تو آتن را در تصرف داری و مقصود از قشون کشی این بود. تو قسمت‌های دیگر یونان را هم داری و آنهایی که مقاومت کردند، بجزای خود رسیدند. من پیش‌بینی میکنم که کار دشمن بکجا خواهد رسید. اگر تو بـجنگ دریائی عجله نکنی و کشتی‌های خود را در این ساحل نگاهداری و با ارتش زمینی بطرف پلورپونس بروی، تمام خواست‌های تو انجام خواهد یافت. زیرا یونانیها نخواهند توانست مدتی پافشارند و متفرق شده و بشهرهای خود خواهند

رفت. چه در این جزیره (سالامین) آذوقه ندارند و دیگر اینکه چون بشنوند که تو بطرف پلوپونس حرکت کرده‌ای هر گز باین فکر نخواهند افتاد که برای آتن جنگ دریائی کنند. هر گاه تو شتابان جنگ دریائی کنی این خطر هست که کشتیهای تو آسیب یابند و بدبختی دامنگیر ارتش زمینی تو شود. شاهها، بالاخره این نکته را در نظر آر که آقای خوب بندگان بد دارد و بالعکس آقایان بد بندگان خوب دارند. تو که بهترین مردی، مستخدمینی داری که بندگان بدتوانند. از مصری‌ها و کیلی‌کی‌ها و قبرسی‌ها و پامفی‌لیان برای تو فایده نیست. (قسمت‌های اخیر رانیز هرودت از طرف خود به آرتمیز نسبت داده است).

پس از این گفته عده ای که دوست آرتمیز بودند اندوهگین شدند و چه ترسیدند که خشایارشا نسبت باو غضبناک شود و آنهائیکه دشمن او بودند خوشحال گردیدند چه تصور نمودند که با این گفته او فنا خواهد گردید. ولی برعکس تصور همه، شاه رای او را پسندید و پیش از همیشه اوراستود، ولی چون غیر از او همه رای بجنگ داده بودند، تصمیم بجنگ گرفت.

در این جنگ به طرفین آسیب زیادی وارد آمد. چون شاه صحنه جنگ را زیر نظر داشت همه اورا امیددیند دلیرانه میجنگیدند. در اینجاست هرودت سخن از آرتمیز بمیان می‌آورد و میگوید:

راجع به جنگ یونانیها و پارسی‌ها دیگر نمیتوانم چیزی بگویم چه نمیدانم چگونه جنگ میگردند ولی آرتمیز کاری کرد که بیشتر مورد احترام شاه گردید. وقتی که جنگ بضرر شاه داشت تمام میشد، چند کشتی آتیکی کشتی آرتمیز را تعقیب کردند. او چون خود را در محاصره کشتیهای یونانی دید، فوراً بکشتی کالینتین (Calyntiens) که جزو نیروی دریائی پارس بود، حمله کرد و آنها غرق نمود (در اینجاست هرودت نتوانسته از عداوت شخصی و دادن نسبت دروغ خودداری کند). یونانیها که پنداشتند او از متحدین یونانی یا از پارسی‌های فراریست که یونانیها را کمک میکند، از تعقیب کشتی او دست باز داشتند.

آتنی‌ها بشدت در جستجوی آرتمیز بودند زیرا علاوه بر آنکه فرمانده نیروی دریائی آتن دستور داده بود که هر کسی او را زنده دستگیر کند ده هزار درهم جایزه دریافت خواهد کرد ، خشمگین بودند که چگونه زنی علیه آنها آنچنان جنگ میکند (بطوریکه ملاحظه می‌گردد این گفته اخیر هرودت موضوع غرق کشتی کالین تین را خود بخود نقض میکند زیرا در حقیقت خشم آنها غرق کشتی‌های خودشان بوسیله آرتمیز بوده است).

گویند وقتی شاه کشتی آرتمیز را در میان هنگامه جنگ دید ، یکی از نزدیکانش باو گفت شاهها این آرتمیز است که چنین حمله بکشتی دشمن میکند و آنرا بقهر دریا میفرستد . شاه باحیرت پرسید واقعا این کار از اوست . اطرافیانش تصدیق کردند . شاه گفت : « مردان مانند زنان و زنان مانند مردان جنگیدند » . در اینجا هم هرودت گفته خشایارشا را تحریف نموده است . بطوریکه خود او در گفته‌های خود بطوریکه در بالا هم اشاره شد اقرار مینماید که همه دلیرانه می‌جنگیدند . مگر اینکه خواسته باشد بگوید در این جنگ شجاعت مردان هم مانند آرتمیز بوده است ، ولی در هر حال مطلب را دوپهلوی نوشته است .

در مورد زندگی آرتمیز نقل شده است که غیر از شرکت در لشکر کشی یونان ، در جنگ‌های دیگری نیز در تحت حمایت شاه ایران شرکت نموده و فتوحات مختلف دیگری نمود که به شهرت او بیش از پیش اضافه گردیده است ، معهذاً برای اینکه نویسندگان یونانی این سردار و سرباز نامی تاریخ را لکه‌دار کنند ، برای او افسانه‌ای ساخته و آن افسانه اینست که آرتمیز بطور دیوانه‌واری شیفته مرد جوانی شد ، ولی جوان مزبور نه تنها بعشق او توجه ننمود بلکه او را مورد تحقیر قرار داد . آرتمیز چشمان او را از حدقه در آورد (افسانه‌ای که دو قرن بعد بوسیله سافو (Sappho) حقیقت یافت). بعد خدایان عشق او را تشدید نمودند و بالاخره بنا بر نصیحت غیب گوئی از بالای صخره لوکاد (Loucade) که در میان دریا بود خود را بیابین پرتاب نمود و هلاک شد .

بطوریکه متذکر شدیم این افسانه هم نمیتواند حقیقت داشته باشد بلکه

سرچشمه آنرا در دشمنی آشتی ناپذیر هرودت نسبت خانواده لیکدامیس و آرتهمیز و ایرانیان باید جستجو کرد.

حقیقت هر قدر که با افسانه و دشمنی آمیخته شود معهدنا خواهی نخواهی خود را ازوراء پرده های سیاه دروغ و تهمت آشکار مینماید. امروز مشاهده میکنیم که پس از قریب دو هزار و پانصد سال برای جاویدان کردن این حقیقت تاریخی بفرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر یکی از بزرگترین ناوشکن ایران بنام این زن و قهرمان نامدار تاریخ نامگذاری میشود.

ب - زنان نامدار شاهنامه

اگر شخصیت زن را در شاهنامه فردوسی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم می بینیم زن نه تنها در هر گونه عملیات قهرمانی و لشکر کشی ها و موفقیت ها و عدم موفقیت های پادشاهان و پهلوانان بطور مستقیم و یا غیر مستقیم نقشی مؤثر داشته است که خود میتواند لااقل موضوع یک کتاب جداگانه گردد ، بلکه زنان سرباز نامداری بچشم میخورند که خود رأسا در جنگ ها شرکت نموده وعده هائیرا رهبری کرده و یا با فداکاری و درایت و هوش بی نظیر خود مسیر وقایع تاریخی را غالباً تغییر داده اند که میتواند اثر بدیعی را بنام تجزیه و تحلیل حماسه زنان شاهنامه بوجود آورد .

در این بررسی کوتاه سعی شده است بدون طولانی کردن کلام از میان تعداد زیادی زنان قهرمان شاهنامه بطور نمونه چند تن را معرفی نمائیم.

(۱) سیمین دخت

مهراب پادشاه کابلستان از خانواده ضحاک است. شاه از سام خواسته است که به کابلستان لشکر کشی کرده و آنجا را بخاک و خون بکشد.

زال عاشق رودابه دختر مهراب است. سیمین دخت زن مهراب و مادر رودابه است و زنی با کفایت و درایت می باشد. وقتی میفهمد سام به کابلستان لشکر

خواهد کشید شخصاً برای دیدن او حرکت کرده و بنزد سام می‌رود و با او بصحبت می‌پردازد.

سین دخت می‌خواهد سام را از این لشکر کشی منصرف نماید.

دل بی گناهان کابل مسوز که آن تیرگی اندر آید بروز
از آن ترس کوهوش و زور آفرید درخشنده ناهید و هور آفرید

سام از هوش خرد سین دخت متعجب می‌شود .

زجائی کج‌امایه چندین بود فرستادن زن چه آئین بود
چو دید آنچنان بهلوان پر خرد ستائید او را چنان چون سزد

مجدداً سین دخت با بیان نفز و هوشمندانه خود می‌خواهد سام را بر سر آشتی آورد .

چنین گفت سین دخت با بهلوان که بارای تو پیر گردد جوان
بزرگان ز تو دانش آموخته بشو تیره گیتی بر افروخته
بداد تو شد بسته دست بدی بگرزت گشاده ره ایزدی

باین ترتیب سام نرم می‌شود و باوقول مساعدت می‌دهد و سین دخت می‌گوید اگر کسی اشتباه و خطائی کرده است چرا مردم کابل بایستی نابود شوند :

اگر ما گنه کار بود گهریم بدین پادشاهی نه اندر خوریم
گنه کارا گر بود سهراب بود ز خون دلش مرثه بر آب بود
سر بیگناهان کابل چه کرد کجا اندر آورد آید بگرد
همه شهر زنده برای تواند پرستنده خاک پای تواند

سام از شاه اجازه می‌خواهد از گناه مردم کابل صرف‌نظر شود . بر اثر هوش و کفایت و سخن‌دانی سین دخت نتایج زیر حاصل می‌شود :

- شاه ایران وساطت سام را می‌پذیرد .

- سام اجازه می‌دهد که زال با دختر سین دخت، رودابه ازدواج کند.

- از قتل و خونریزی جلوگیری می‌شود و کابل از خطر انهدام نجات

می‌یابد .

(۲) غمرد آفرید

سهراب بتحریرك افراسیاب بایران حمله کرده و فرمانده ارتش ایران را از میان میبرد. گرد آفرید خواهر کژدهم زن شجاع و دلیریست که در جنگ آوری مشهور و بی پرواست و بقول فردوسی هرگز در جهان مردی نظیر او دیده نشده است. گرد آفرید هنگامیکه میفهمد هژیر فرمانده سپاه ایران بدست سهراب منکوب شده است بدون هیچگونه تردیدی سلاح نبرد را می پوشد.

چو آگاه شد خواهر کژدهم
غمین گشت و برزد خروشی بدرد
که بدنام آن دخت غمرد آفرید
چنان ننکش آمد ز کار هژیر
بپوشید درع سواران بجنگ
نهان کسرد کیسو بسزیر زره
که سالار آن انجمن گشت کم
بر آورد از دل یکی باد سرد
زمانه ز مادر جهان ناورید
که شد لاله رنگش بکردار قیر
نکرد اندر آن کار جای درنگ
بر افکند بند زره را گره

گرد آفرید از دژ پائین می آید و مانند شیری سوار بر باد پای میشود و مانند پهلوانی در مقابل سپاه دشمن قرار میگیرد و مانند رعد میگرد و مبارز میخواهد و میگوید کدامیک از شجاعان و جنگجویان و فرماندهان کار کشته، که خود را در جنگجویی و دل آوری همانند نهنگ میداند، پیش میآید که با من جنگ آزماید.

فرود آمد از دژ بکردار شیر
به پیش سپاه اندر آمد چو گرد
که گردان کدامند و نام آوران
که بر من یکی آزمون را بجنگ
که بر میان باد پائی بزیر
چو رعد خروشان یکی دید گرد
دلیران کار آزموده سران
بگردد بسان دلاور نهنگ

(۳) زن گشتاسب

ترکها به بلخ تاخته و آنجا را بغارت گرفته و مردم را قتل عام نموده اند. لهراسب باینکه با آنها دلیرانه رزم کرده ولی کشته شده است.

گشتاسب در این موقع شاه سیستان است و زن او در نزد لهراسب می باشد. این زن دارای يك دنیا احساس و در عین حال محتاط و خیلی عاقل و هوشمند می باشد. برای نجات بلخ از دست ترکان بشیوه آنها لباس می پوشد و اسبی از اصطبل سوار شده و بسرعت راه سیستان را که شوهرش گشتاسب در آنجا بوده است، در پیش می گیرد. ناراحت و مضطرب برای آنچه که در بلخ گذشته، بدون اینکه خواب بچشمش آید شب روز راه می پیماید، بطوریکه در هر روز راه دو روز را طی میکند تا بنزد گشتاسب میرسد و باو خبر میدهد که یک سپاه تورانی به بلخ آمده و لهراسب کشته شده و روز از این واقعه شب تاریک و پراز درد ورنج شده است.

زنی بود گشتاسب را هوشمند	خردمند و دانا و رایش بلند
از آخر چمان باره ای بر نشست	بکردار ترکان میان را به بست
از ایران ره سیستان بر گرفت	وز آن کارها مانده اندر شگفت
نخستی بمنزل چو برداشتی	دو روزه بیک روز بگذاشتی
چنین تا به بنزدیک گشتاسب شد	به آگاهی درد لهراسب شد

گشتاسب ابتدا کار را سهل می پندارد و زنش باو میگوید که موضوع خیلی جدی تر از آنست که تصور میکنی :

چنین داد پاسخ که یاوه مگوی	که کاری بزرگی که آمدش روی
شهنشاه لهراسب را پیش بلخ	بگشتند شد بلخ را روز تلخ
وز آنجا بنوش آذر اندر شدند	ز دوهیر بد را همه سر زدند
ز خون شان فروزنده آذربهرد	چنین بد کسی خوار نتوان شمرد
ببردند بس دخترانت اسیر	چنین کار دشوار آسان مگیر

و اضافه میکند که تمام دختران ترا اسیر کرده اند و به آفرید دختر تو را که وزش نسیم باو دسترسی نداشت، تاج از سرش برداشته اند و ظلم های ناگفتنی کرده اند و طوری با احساس صحبت میکند که اشک های خونین از چشم شوهرش جاری میشود و گشتاسب چنان تحت تاثیر قرار میگیرد که فوراً برای نجات بلخ لشکر می آراید و حرکت میکند.

(۴) گردیه

هرمز شاه ایران بهرام چویننه را برزم ساوه شاه میفرستد .
 بهرام ساوه شاه را میکشد و بعد بر پرموده فیروز می شود و پرموده را
 دستگیر او را با غنائم جنگی بنزد هرمز میفرستد .

هرمز و خاقان چین پیمان میبندند و هر مز از ناراستی بهرام آگاه میشود
 و برای تحقیر او دو کدان و ینبه و جامه زنان میفرستد. بهرام سرداران خود را جمع
 میکند و در مقابل این اهانت ، درباره پادشاهی خود با آنها صحبت میکند .
 بهرام دارای خواهری بنام گردیه است .

گردیه يك زن میهن پرست، شاه دوست و يك پهلوان شجاع بتمام معنی
 میباشد که در مقابل میهن و برای خدمت بشاه عزیزترین کسان خود را
 فدا مینماید و در مقابل خیانت شاهنشاه با دست خود بطوریکه بعداً صحبت
 خواهد شد، حتی شوهرش را میکشد.

پس پرده نامور پهلوان یکی خواهری بود روشن روان
 خردمند را گردیه نام بود پیری رخ دلارام بهرام بود
 گردیه وقتی که صحبت برادر خود را درباره پادشاهی می شنود :

چو از پرده گفت برادر شنید
 بدان انجمن شد دلی پرسخن
 برادر چو آواز خواهر شنید
 چنین هم ز گفتارش ایرانیان
 گردیه سرداران سپاه و بهرام را از فکر شورش و خیانت و غصب سلطنت
 ایران بر حذر میدارد :

چنین گفت پس گردیه با سپاه
 کس از بندگان تخت شاهی نجست
 ترا آرزو کرد شاهنشاهی
 شهنشاه کیتی تو را برگزید
 که ای نامداران جوینده راه
 و گر چند بودی نژادش درست
 چنان دان که گردی تو از جان تھی
 چنان کز ره نامداران سزید

تو پاداش این نیکوئی بد کنی
 نزن ای برادر تو این رای بد
 مکن آزا را بر خرد پادشا
 اگر من زخم پند مردان دهم
 مده کار کرد نیاکان به باد
 همه انجمن ماند ازو در شگفت

چنان دان که بد باتن خود کنی
 گزین رای بد مرترا بد رسد
 که دانا نخواند ترا پارسا
 به بسیار سال از برادر گهم
 مبادا که پند من آیدت یاد
 سپهدار لب را بدنندان گرفت

در این اثنا هرمز شاه ایران بوسیله بندوی و گستههم کور میشود و خسرو
 که قبلاً بر اثر بد رفتاری پدر از نزد هرمز فرار کرده بود، از این خبر آگاهی
 یافته و بجای پدر بنام خسرو پرویز بر تخت می‌نشیند.

بهرام برای جنگ با خسرو لشکر میکشد. موقعیکه سپاهیان بهرام و
 خسرو در مقابل هم قرار گرفته‌اند، مجدداً گردیده بهرام را چنین پند میدهد:
 تو دانی که از تخمه اردشیر
 ابا گنج و با لشکر بیشمار
 اگر شهریاری بگنج و سپاه
 نبودى جز از ساوه سالار چین
 ز تو سام دانم که بد مردتر
 چو دستان و چون رستم بیلتن
 ندانم که بر تو چه خواهد رسید
 که اندر دلت شد خرد ناپدید

جنگ بین بهرام و خسرو در میگیرد. خسرو پرویز شکست می‌خورد و
 بطرف روم میرود.

بهرام چوبینه برای سرداران به تخت می‌نشیند. ولی خسرو پرویز با
 گرفتن نیروی کمکی مراجعت میکند و با بهرام بجنگ میپردازد و این بار
 بهرام شکست می‌خورد و به نزد خاقان چین میگریزد.

خسرو پرویز برای اینکه غائله بهرام را ریشه کن کند خراد برزین را
 بنزد خاقان میفرستد که خراد برزین بطور نهانی چاره کشتن بهرام را کند.
 بهرام بضره دشنه قلون بر اثر راهنمایی خراد برزین کشته میشود.

کردیه میرسد و کشته برادر را که هنوز نیم جانی داشته است در برمیگیرد
و ضمن ندبه و زاری از صحبت‌ها و نصایحی که قبلا برادر را کرده است
یاد آوری نموده و چنین میگوید :

همی گفتم ای مهتر انجمن که شاخ وفارا زین بر ممکن
که از تخم ساسان اگر دختری بماند بسر بر نهد افسری
همه روی کشور شود بنده اش بگردون رسد تاج فرخنده اش
سپهدار نشنید پند مرا سخن گفتن سودمند مرا
برین کردها بر پشیمان تری کنه کار جان پیش یزدان بری

در این هنگام که بهرام نیم جانی داشته صدای خواهر را میشنود و چشم
میکشاید و بکناه خود اعتراف کرده و میگوید :

همان پند بر من نشد کارگر زهر گونه چون دیو بد راهبر
مرا نیز هم دیو بیراه کرد ز خوبی همی دست کوتاه کرد
مرا گفت دیهیم شاهی تراست ز برج بره تا ب ماهی تراست
پشیمانم از هر چه کردم ز بد کنون کز ببخشد زیزدان سزد
پس از کشته شدن بهرام، خاقان برادر خود را با نامه‌ای برای خواستگاری
کردیه میفرستد .

بفرمود تا شد برادرش پیش سخن گفت با او ز اندازه پیش
کردیه برای سرباز زدن از ازدواج با خاقان که مغایر احساسات عالی
میهن پرستی او میباشد ، پیام آورنده را به بهانه سوگواری به نزد خاقان
برمیگرداند و با نامداران خویش رأی میزند . و میگوید با اینکه خاقان
مرد بزرگ‌کيست ولی ازدواج ایرانی با بیگانه و ترك را جایز نیست :

ولیکن چو با ترك و ایرانیان بکوشد که خویشی بود در میان
ز پیوند و ز بند آن روزگار غم و رنج بیند بفرجام کار

بعد خاطرات تجربیات تلخ گذشته را که بر اثر این پیوند های نابجا
باقی مانده است ، مانند ازدواج سیاوش با فرنکیس (ترك) و پسر سیاوش ،
بیژن با منیژه (ترك) و غیره را بطور مثال ذکر مینماید و بسرداران سپاه

میگوید که به گردوی وزیر خسرو پرویز نامه‌ای نوشته که وضع و حال آنها را بعرض شاه ایران برساند .

کرده با ایرانیان بطور مخفیانه از مرو فرار میکنند . خاقان چین یکی از ورزیده ترین سرداران خود را بنام تبرک با سپاه برای دستگیری کرده بدنبالش میفرستد . تبرک به آنها میرسد و طرفین برای جنگ صف آرائی میکنند و گردیه لباس رزم را بتن میکنند .

نخست ازبرباره گام زن	سلیح برادر بیوشید زن
همه جانها بر نهاده بکف	دو لشکر برابر کشیدند صف
که خاقان و راخواندی پیر گرگ	به پیش سپاه اندر آمد تبرک
مگر نیست با این بزرگ انجمن	بایرانیان گفت کان پاک زن
میان بسته برسان جنگ آوران	چو بد کرده باسلیح گران
بزد پاشنه رفت پیشش فراز	دلاور تبرکش ندانست باز
کجا جویمش در میان سپاه	بدوگفت آن خواهر کشته شاه
چه از نو چه از روزگار کهن	که با او مرا هست چندین سخن
که بر شیر درنده اسب افکنم	بدو گردیه گفت اینک منم
بر آن اسب جنگی چو شیر سترگ	چه بشنید آواز او را تبرک
ترا کرد ازین پادشاهی گزین	شگفت آمدش گفت خاقان چین

تبرک شروع به پند دادن کرده مینماید که شاید بتواند بنا بدستور خاقان او را بدون جنگ و خونریزی به نزد خاقان باز گرداند . کرده باو میگوید که از رزم گاه خارج شویم و بجای خلوت تری رویم تا بتوانم پاسخی مناسب بتو دهم . ولی وقتی بمحل مناسبی میرسند کرده بجای گفتگو رزم را آغاز میکند :

پس او همیتافت ایزد شمشب	بگفت این وزان پس برانگیخت اسب
که بگذشت خفتان و پیوند اوی	یکی نیزه زد بر کمر بند اوی
شد آن ریگ زیر اندرش جوی خون	ز زین اندر افتاد و شد سرنگون

بدین ترتیب تبرک بدست گردیده کشته میشود و سپاه تبرک که بدون سردار شده بود شکست میخورد و گردیه با همراهان خود بطرف مازندران میرود. در این هنگام گستهم که از اطاعت خسرو پرویز سرپیچی کرده و در ساری و آمل و گرگان است و بگردیه و سپاهیانش برخورد میکند. گستهم از گردیه خواستکاری مینماید و گردیه که از اوضاع داخلی ایران اطلاع نداشته با گستهم ازدواج مینماید. در این موقع خسرو پرویز سپاهی برای مطیع کردن گستهم میفرستد ولی گستهم سپاه مزبور را شکست میدهد. خسرو پرویز بگردوی میگوید که نامه ای بطور محرمانه برای گردیه بفرستد و خیانت گستهم را به او یاد آور شود. گردوی این نامه را بوسیله زن خود میفرستد و نامه بدست گردیه میرسد.

چو آن شیرزن نامه شاه دید تو گفتی بروی زمین ماه دید

بارسیدن نامه خسرو پرویز گردیه فوراً پنج نفر را انتخاب میکند و بدون درنگ امر شاه را بکمرک آن پنج نفر اجرا میکند و شوهر خود گستهم را که خائن بشاه بوده است میکشد و پس از کشتن گستهم نامه شاه را بهمه نشان میدهد:

پس آن نامه شاه بنمودشان دلیری و تندی بیفزودشان همه سرکشان آفرین خوانند بر آن نامه بر گوهر افشاندند

گردیه تمام سپاهیان و غنایم را به حضور خسرو پرویز میبرد و خسرو پرویز که تحت تأثیر جاذبه و شجاعت او قرار گرفته، او را بزنی میگیرد.

روزی که خسرو مجلسی آراسته بود و شیرین و کردیه هم در مجلس حضور داشتند، از گردیه می پرسد که با خاقانیان چگونه جنگیدی و چگونه تبرک را کشتی؛ گردیه جواب میدهد:

بد و گفت شاهانوشه بدی روان را بدیدار توشه بدی
بفرمای تا اسب وزین آورند کمان و کمند گزین آورند

وقتی اسب و سلاح رزم را می آورند گردیه برای هنر نمائی از جای خود بلند میشود:

بیامد خراهان ز جای نشست کمر بر میان بست و نیزه بدست
بشاه جهان گفت گنجور باش یکی چشم بگشای و دستور باش
بسدان پره رزن بفرمود شاه زن آمد بنزدیک اسب سپاه

بن نیزه را بر زمین بر نهاد
 بیاغ اندر آورد گاهی گرفت
 همی هر زمان اسب بر گاشتی
 بدو گفت هنگام رزم قهر گ
 شیرین که از دل آوری گردی، در حیرت شده و حسادتش برانگیخته شده بود، از
 راه صلاح اندیشی خسرو را از این زن بر حد درمیدارد ولی خسرو بشیرین می گوید:
 بخنده بشیرین چنین گفت شاه
 و بعد بگردیه چنین میگوید:
 چنین گفت با گردیه شهریار
 و بعد او را بفرماندهی سپاه منصوب میکند:

سپهد شکستی بماند اندر او
 بگرد جهان چار سالار من
 ابا هر یکی زان ده و دو هزار
 چنان هم بمشکوی زرین من
 پرستار بساشد ده و دو هزار
 از این پس نگهبان ایشان توئی
 نخواهم که گویند از ایشان سخن
 کردیه علاوه بر شجاعت و دل آوری و احساسات عالی و میهن پرستی و
 شاه دوستی که قبلاً نیز اشاره شد، زنی مدبر و کاردان بوده است که داستان زیر
 حسن تدبیر او را درباره رهانیدن اهالی ری از دست حاکم ستمکاری نشان میدهد.
 روزی خسرو پرویز در مجلس بزهی مشغول نوشیدن می بوده است، تصادفاً
 در هنگام نوشیدن می متوجه میشود که روی جام اسم بهرام نوشته شده است.
 خسرو از اسم بهرام خشمناک شده و برای اینکه خشم خود را فرو نشانند دستور
 میدهد که شهر ری را که موطن بهرام چوبینه بوده با خاک یکسان نمایند ولی بر اثر
 خواهش وزیر خود این تصمیم حاد را تعدیل نموده و بجای لنگد کوب کردن ری
 مرزبانی ظالم و ستمکار با آنجا میفرستد و مردم آن سامان گرفتار ظلم و جور

مرزبان مزبور میشوند. یکی از کارهای مرزبان‌ری این بوده است که دستور داده بود ناودان‌ها را از بام‌ها بکنند تا خانه‌ها بر اثر باران خراب شود و گربه‌ها را از خانه بیرون کنند و بکشند:

وز آن زشت بدکامه شوم پی که آمد ز درگاه خسرو بری
وز آن شهر آباد یکسر خراب بسر برهمی تافتسی آفتاب

کرده برای اینکه با تدبیر خاصی چاره مرزبان را کند، روزی خسرو پرویز را به باغ مصفا می دعوت میکند و در این هنگام نمایش گربه تربیت شده‌ای را که قبلاً آرایش کرده و بروی اسبی نشاندہ بودند، بحضور شاه می‌آوردند. گربه با اسب در باغ شروع به تاختن می‌نماید و شاه از دیدن این نمایش بسیار شاد میشود و بکرده میگوید:

لب شاه ایران پراز خنده گشت همه کهتر آن خنده را بنده گشت
ابا کردیه گفت کز آرزوی چه خواهی بگو ای زن نیکخوی

زن چاره‌گر زود بردش نماز چنین گفت کای شاه کردن فراز
بمن بخش ری را خرد یاد کن دل غمگنان از غم آزاد کن

زری مردک شوم را باز خوان ورا مردم شوم و بد ساز خوان
که او گربه از خانه بیرون کند یکایک همه ناودان بسر کند

بخندید خسرو ز گفتار زن بدو گفت کای شوخ لشکر شکن
بتسو دادم آن شهر و آن روستا تو بفرست اکنسون یکی پارسا

زری باز خوان آن بد اندیش را چو اهریمن آن زشت بدکیش را
همی هر زمانش فزون بود بخت از آن نامور خسروانسی درخت

و باین ترتیب با تدبیر و سیاست خاص خود مردم‌ری را از جور و ظلم حاکم ستمکاری نجات میدهد.

در اینجا باپوزش از خوانندگان گرامی به این بحث خاتمه میدهم و بررسی در این باره را به فرصت مناسب دیگری میگذارم.

سر تیب میر حسن عاطفی

مدارك و منابعيکه درباره تنظيم اين مقاله مورد استفاده قرار گرفته است :

Grand Larosse Encyclopedique	دائرة المعارف لاروس
The Encyclopedia Americana	دائرة المعارف آمريکانا
Revue Historique de l'Armee.	مجله تاريخي ارتش (در کشور فرانسه منتشر ميگردد)
تأليف : ا. ت. اومستد	تاريخ شاهنشاهی هخامنشی
تأليف دکتر هادی مدائنی	تاريخ هردوت
تأليف : نیلسون دوبواز	تاريخ سياسي پارت
تأليف : واك وانديه ديروتون	تاريخ مصر قديم
تأليف : پير گريمال	فرهنگ اساطير يونان
تأليف : مشير الدوله	تاريخ ايران باستان
تأليف : حمدالله مستوفی	تاريخ گزیده
تأليف : دکتر بهمنی	شاهنامه فردوسی
تأليف : جون بارک	تاريخ ملل قديم آسیای غربی
(از کتاب شاه جنگ ایرانیان)	لشکر کشی به يونان
	سایر مدارك متفرقه